۶۷. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۲/۳۰)

۶۷. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۲/۳۰) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ موضوع : نقد اشکال تلازم بین قول به حجیت رؤیت با چشم مسلح و کثرت خطا در استصحاب بقای شهر

- پیش‌گفتار(چکیده)
- انعکاس فتوای مرحوم بهجت به اجزاء تلسکوپ در میان اهل علم
- اشکال تلازم بین قول به حجیت رؤیت با چشم مسلح و کثرت خطا در استصحاب بقای شهر
- پاسخ الف) بلا اشکال بودن کثرت خطا در اصول عملیه
- پاسخ ب) نقش تعدّد مالکات و استباق مالکات در حجیت امارات
- عدم انحصار مناط حجیّت بیّنه در احراز واقع
- پاسخ ج) قلّت وقوع رأس شلجمی در بلاد مسلمین در طول تاریخ
- شرط واقعی ای ظاهری بودن اماره در برخی از مسائل فقهی
- اشکال نقضی به قائلان به لزوم رؤیت با چشم عادی
- کمتر بودن خطای استصحاب بقای شهر از خطای بسیاری از اصول عملیه
- تفاوت اقتران مرکزی و اقتران سطحی

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی :
نقد اشکال تلازم بین قول به حجیت رؤیت با چشم مسلح و کثرت خطا در استصحاب بقای شهر

موضوعات فرعی :
رابطه غلبه خطا در اصول عملیه و امارات با حجیت آن‌ها
ندرت وقوع رأس شلجمی در بالد مسلمین در طول تاریخ
جوابی برای کثرت خطای مسلمین

انعکاس فتوای مرحوم بهجت به اجزاء تلسکوپ در میان اهل علم

> **و لكن هل يمكن القول بأنّ المسلمين منذ بداية البعثة و إلى الآن كانوا يقعون في هذا الاشتباه و الخطأ مرارا عديدة و بالتالي سيحرمون من إدراك فضيلة ليالي القدر و يصومون يوم العيد لأنّهم لم يخترعوا جهاز التلسكوب فيصلّون صلاة العيد في اليوم اللاحق (لأنّ الهلال كان موجودا في الليلة السابقة و لكن الناس لم يروه بالعين المجرّدة). و حتّى الأشخاص الذين يرون كفاية رؤية الهلال بالتلسكوب يجب عليهم الإذعان إلى هذه الحقيقة، و هي أنّهم في السنوات الفائتة و كذلك مقلّديهم كانوا يرون الليلة الثانية لشهر رمضان هي الليلة الاولى و أنّ عيد الفطر يقع في اليوم الثاني من شوّال لأنّهم لم يكونوا يستخدمون سابقا التلسكوب...**
>
> **[1]**

صفحه هجدهم بودیم. از مسائل مهمه در صفحه هجدهم وسط عبارت این بود: **«و حتّى الأشخاص الذين يرون كفاية رؤية الهلال بالتلسكوب يجب عليهم الإذعان إلى هذه الحقيقة»!** این اشخاص، تاریخ جدید روشنی دارد. شاید سال ۱۴۲۴ بود. آن سال بود که برای اولین بار فتوایی مطرح شد که رؤیت هلال به تلسکوپ مجزی است. تعبیری که در کتاب «هویات فقهیه» بود، «اتفاق الکل» بود بر اینکه تلسکوپ مجزی نیست. اینکه چرا این فضا بود جای خودش. علی ای حال این مطرح شد؛ از سال 1424 این فتوا مطرح شد -نزدیک بیست سال می‌شود- و مورد بحث قرار گرفت. الآن هم هنوز حسابی مطرح است. شاید اولین رده همین بود. «حتی الاشخاص الذین...»، رده کسانی است که در آن سال فتوا به اجزاء تلسکوپ داده بودند.

نوشته حاج آقا که در اول همین جزوه آمده، پخش شده بود، این رده آمده بود. آقازاده ایشان می‌گفتند من این رده را به خود حاج آقا دادم. گفتند این چیست؟ گفتم در حرف شما است! گذاشتم و رفتم. چند روز بعد آمدم و گفتم چه شد؟ سرشان را تکان دادند به این معنا که آن را دیدم. گفتم چه شد؟ گفتند در نظرم محکمتر شدم! گاهی که آدم رده را می‌بینند چون نظر خودش را مرور می‌کند به این صورت می‌شود. گفتند در نظر خودم محکمتر شدم. خلاصه همینطور ماند. الآن بیست سال است. در این بیست سال در آن مجله فقه، در کتاب رؤیت هلال دو-سه-چهار در و جواب هم رخ داده است؛ بین مخالفین اجزاء تلسکوپ و موافقین آن. یعنی مدام جواب دادند و رده نوشتند. آقایانی که تشریف آورده بودند این رد و جواب را به من هم دادند.

[1] رؤية الهلال بالعين المسلحة

اشکال تلازم بین قول به حجیت رؤیت با چشم مسلح و کثرت خطا در استصحاب بقای شهر

علی ای حال «حتی الاشخاص..» یک نحو ارجاع به عمل خود این قائلین به محل ابتلای خودشان است.

«حتّى الأشخاص الذين يرون كفاية رؤية الهلال بالتلسكوب يجب عليهم الإذعان إلى هذه الحقيقة، و هي أنّهم في السنوات الفائتة و كذلك مقلّديهم كانوا يرون الليلة الثانية لشهر رمضان هي الليلة الاولى و أنّ عيد الفطر يقع في اليوم الثاني من شوّال لأنّهم لم يكونوا يستخدمون سابقاً التلسكوب»؛ یعنی شما که می‌گویید تلسکوپ مجزی است، پس روزه هایی که روی حساب ظاهر قضا ندارد را قضا کنید.

به همین خاطر چیزی که در این جزوه مقصود من بوده، یک کلمه است؛ تمام کسانی که چند کلمه استدلال نوشته‌اند و مخالف اجزاء تلسکوپ هستند، این را با یک برجستگی‌ای می‌گویند؛ یعنی چطور می‌شود که از ابتدای اسلام تا حالا در این همه سال‌ها همه روزه‌ها غلط شده و فطرها غلط شده؟! به عبارت دیگر این را برجسته می‌کنند که اگر «صم لرؤیة» صرفاً برای استصحاب باشد، چون استصحاب غالبیّ‌الخطأ و بلکه دائمیّ‌الخطأ است، شارع آن را قرار نمی‌دهد.

همینجا عبارت را خواندیم؛ اماره ای که غالب الخطأ باشد، آن اماره دخیل در موضوع است و دیگر اماره نیست و طریقیت محضه ندارد. چون غالب الخطأ است. نمی‌شود اماره باشد و غالب الخطأ باشد.

ذیل صفحه هجدهم ما این استیحاش و اعظام خطا را در مانحن فیه توضیح داده‌ایم. یعنی اگر غالبی الخطأ باشد و دائمیّ‌الخطأ باشد، پذیرفتیم که حق است. چرا پذیرفتیم که حق است؟ چون اوالاً در زمان ما این در کلمات بزرگان مفتین تکرار می‌شود. فتوا می‌دهند و آن را در دلیل در فتوای‌شان ذکر می‌کنند و مورد استقبال و اقبال ذهنی خیلی از ناظرین در منظرات قرار می‌گیرد. به این زودی از آن در نمی‌شوند.

6:48

خب چرا ما این را پذیرفتیم؟ به این دلیل که بگوییم اگر غلبه خطا هست، قبول است. اما قضیه و شکل شلجمی را مطرح می‌کنیم تا بگوییم این خبره‌ها نیست. یعنی یک جور اعظامی است از اینکه از این موضوع خارجی خبر نداشتیم، اما الآن که این شکل شلجمی ضابطه‌ها را به‌صورت روشن‌تری به دست ما می‌دهد، خیلی سریع می‌توانیم در این هزار و چهارصد سال آمارگیری کنیم و

ببینیم چقدر خطا داشته‌ایم. این جزوه در این صدد است. یعنی با فرض پذیرش اینکه اگر غالب الخطأ باشد ما هم همراه شما هستیم، ولی غالب الخطأ نیست. این جزوه این را می‌خواهد ثابت کند.

پاسخ الف) بال اشکال بودن کثرت خطا در اصول عملیه

اصل اینکه در کلاس فقه آیا به این صورت هست یا نیست را بحث می‌کنیم؛ اگر اماره ای غالب الخطأ بود دیگر کنار می‌رود؟ یا موضوعیت پیدا می‌کند؟ ذهن شما که با مسائل فقهی آشنا است چه می‌گوید؟ بله، این را نمی‌توانیم انکار کنیم که اماره از حیثی که اماره است –یعنی ذو الطریقی دارد که این اماره بر آن است- درجایی‌که اماره می‌خواهد طریق به ذو الاماره باشد، اگر دائم الخطأ باشد، دیگر چه اماره‌ای است؟! اگر دائم الخطأ باشد چه اماره عقلائی‌ای است؟! اینکه اماره نشد. تا اینجا قبول است.

اما صحبت سر این است که ما در اینجا دو مسأله مهم داریم. یکی اینکه گاهی است که سر و کار ما با اماره بما هی اماره نیست. بلکه سر و کار ما با اصل عقلائی است. محوریت اصل عقلائی که برای احراز ذو الاماره نیست. محوریت اصول عقلائیه برای نظم است. برای رفع تحیر است. برای این است که عقلاء مدام به مشکل بر نخورند. مثل استصحابی که در بحث ما گذشت؛ می‌گویید استصحاب اماره ای اصل محرز است؟ یا حتی اصلاً در ریخت استصحاب می‌تواند احراز هم نباشد و صرفاً برای بناگذاری عقلائی برای نظم باشد؟

خب اگر ما دیدیم که یک چیزی داریم، فرض هم گرفتیم که ادله اثباتی می‌گوید شارع مقدس این اصل عقلائی را برای متشرعه اعمال کرده است، شما می‌گویید نمی‌شود که این اصل غالب الخطأ باشد. خطا برای پیکان اماره نسبت به ذو الاماره است. اما وقتی غرض از انشاء و القاء آن، اصل عقلائیه باشد نه امارات آن، کاری با خطا ندارید. شبیه آن در ارتکازات اصالة الطهارة است. سالها همه آن را شنیده‌اید؛ «کل شیء لک طاهر». ذهن شما به‌عنوان اصل سراغ این می‌رود که شاید غالباً نجس باشد، من چقدر مبتلا به نجس می‌شوم! درحالی‌که اصلاً کاری به غلبه و عدم آن کاری ندارید. چرا؟ چون ریخت اصالة الطهارة احراز طهارت نیست. «کل شیء لک طاهر» نمی‌خواهد بگوید طاهر است، بلکه می‌خواهد بگوید که بگو طاهر است. این «بگو» یعنی کارت در برود، به مشکل نخوری و برایت آسان باشد.

این نکته اول بود؛ وقتی می‌پذیریم اگر اماره غالب الخطأ باشد دیگر اماره نیست که غرض از القاء بین متشرعه و مکلفین، احرازیت آن باشد. اگر در مقامی چیزی داشتیم که از سنخ اصول بود و غرض از آن به‌غیر از احراز چیز دیگری بود، ما خیلی مشکلی نداریم.

پاسخ ب) نقش تعدّد مالکات و استباق مالکات در حجیت امارات

مطلب دوم هم که مهم است، این است: حتی درجایی‌که اماره‌ای را مطرح می‌کنیم و اصل بودن آن منظور نیست؛ نه، اماره است و محوریت در آن اماره هم احراز آن است. نه اغراض بنا‌گذاری عقلائی. اما مگر هر کجا محور در اماره‌ای احراز بود، اگر غالب الخطأ شد باید آن را کنار بگذاریم؟! این را هم قبول ندارید. حتی شواهدی دارید. چرا قبول ندارید؟ به‌خاطر این‌که وقتی مالک ما احراز ذو الامارة است و آن تنها مالک است، پذیرفتیم و قبول کردیم. می‌گویید چرا اماره را القاء کردند؟ چون مالک آن احراز ذو الامارة است. وقتی مالک این است غالب الخطأ بودن آن نقض غرض است و معنا ندارد. اما اگر احراز اماره برای ذو الامارة یکی از مالکات القاء آن اماره بین متشرعه باشد؛ یعنی وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید شارع در ادله اثباتیه چند مالک را در نظر گرفته تا این اماره را اماره قرار بدهد. اگر چند مالک شد خب باید آن‌ها را هم در نظر بگیریم. اگر تنها مالک، احراز بود، درست بود؛ یعنی با غلبه خطا منافات داشت. اما اگر چند مالک بود این‌طور نیست.

13:02

شبهه ابن قبه چه بود؟ می‌گفت شما متمکن از علم هستید. شبهه او در قبح بود. شما متمکن از علم و احراز واقع هستید، اما باز خبر واحد حجت است؟! در موضوعات این را نمی گفت، در احکام می‌گفت. در موضوعات بینه دو شاهد است. اما در خبر واحد که شبهه ابن قبه جاری بود، چند نفر حکم خدا را می‌آورد؟ یک نفر عادل خبر می‌آورد که حکم این است. ابن قبه می‌گفت حجیت این خبر قبیح است. چرا؟ چون با این‌که ما متمکن از علم هستیم، سراغ ظنی که قول یک نفر است می‌رویم که آن هم در معرض خطا است. لذا حجیت این خبر، قبیح است.

در اینجا چه جوابی به او می‌دادید؟ می‌گفتیم اگر صرفاً همین بود، بله قبیح بود. اما جواب‌های متعدد داشت. یکی از آن‌ها این بود: وقتی می‌گوید خبر واحد حجت است، منظور این نیست که تنها به چیزی که او گفت برسی و تمام، بلکه در حجیت آن به تسهیل هم نگاه می‌کنند، به برقراری ارتباطات اجتماعی هم نگاه می‌کنند، به نظم نگاه می‌کنند. اگر تنها احراز را در نظر بگیرید می‌گویید خب قبیح است. اما اگر تزاحم مالکات را در نظر بگیرید و بگویید یک مالک را اماره دارد که احراز واقع است، یک مالک را هم عدم حجیت این ظن دارد که عسر و عدم سهولت است. وقتی این دو مالک با هم متزاحم شدند، کسر و انکسار می‌کنیم و می‌گوییم اگر در خیلی از جاها خطا هم در آمد مانعی ندارد. مصلحت تسهیل غلبه می‌کند بر جاهایی که خطا در می‌آید.

بنابراین ریخت نگاه ما به اماره تنها احراز نیست، ریخت نگاه ما علاوه‌بر احراز، تسهیل هم هست، برقراری نظم هم هست. در اینجا نمی‌توان گفت چون غالب الخطأ است پس دیگر تمام.

شاگرد: هیچ کسی مصلحت تسهیل را بر مصلحت احراز غلبه نمی داد. مصلحت تسهیل هر چه هم بخواهد بالأخره نمی‌تواند از امر واقعی دست بردارید. اگر شارع به حساب احتمالات گفت که یکی از این دو زور را روزه بگیرید، دراین‌صورت به واقع بیشتر می‌رسیدند تا اینکه بگوید امارهٔ دائم الخطأ را برای مصلحت تسهیل می‌گذاریم.

استاد: فعلاً من کاری با هلال ندارم. من دارم قاعده کلی را که می‌گوید «وقتی امارهٔ، کثیر الخطأ شد آن را کنار بگذار» را در می‌کنم و می‌گویم در فقه به این صورت نیست.

شاگرد: بیشتر در اصول به مصلحت تسهیل تمسک می‌کنند... .

استاد: نه، به نظرم مرحوم شیخ در رفع شبهه ابن قبه امور دیگری را طی کرده‌اند. در اصول الفقه اصلاً به این صورت نیست. در اصول الفقه مصلحت تسهیل را انتخاب کرده‌اند. اتفاقا بیشتر موافق با ارتکاز است. با اجماع بر طریقیت که امامیه دارند؛ خود مصلحت سلوکیه چقدر وجوه داشت، وجه خوبی هم داشت ولی مرحوم مظفر و دیگران مصلحت تسهیل را انتخاب کرده‌اند که موافق ارتکاز هم هست.

من این را عرض می‌کنم که در آن جا به چه معنا است. یعنی وقتی ما مالک را دو تا کردیم، فضا فضای تزاحم است. حتی این را هم عرض بکنم. تا حالا هرچه می‌گفتیم تزاحم ملاکات خوب بوده، اما اگر در خود فضای تزاحم ملاکات تدقیق کنید، گاهی است تزاحم باالدّقّه است و گاهی هم «استباق ملاکات» است. تزاحم یعنی دو مالک با هم جمع نمی‌شوند. لذا مجبوری کسر و انکسار کنید و خلاصه یکی را حاکم کنید ای تخییری جاری کنید. اما در استباق ملاکات به این صورت است که با هم جمع می‌شوند ولی یکی بر دیگری رجحان دارد. استباق ملاکات یعنی ملاکات در وجود تمانع ندارند. ولی یکی در وجود بر دیگری رجحان دارد. وقتی رجحان دارد شما هم آن راجح را می‌گیری.

مثلاً در مواضع خطای خبر واحد حق را به این خطا بدهی و آن را حجت نکنید، ای همینجا جانب تسهیل را راجح بدانید، من واجب، که بگویی تسهیل با آن مانعة الجمع است. کما اینکه بسیاری می‌گفتند «لایفی علما و لاعملا». صاحب سرائر ابن ادریس رضوان‌الله‌علیه همه فقهش بر همین است. مبنای سرائر از اول تا آخر عدم حجیت و عدم عمل به خبر واحد است. مبنای ایشان این است. خب زندگی نکردند؟! چرا! سرائر را نوشتند و زندگی هم کردند. می‌خواهم بگویم اینطور نیست که اگر خبر واحد و تسهیل را از فقه ایشان بردارید، دیگر همه باید بمیرند. «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، «ما جعل علیکم من تسهیل». شریعت سهله کامل آن است. نه اینکه اگر سماحت نبود اصلاً ممکن نبود. در شریعت سمحه تزاحم ملاکات نیست بلکه استباق ملاکات است. یعنی چند ملاک است که یکی بر دیگری سبقت می‌گیرد؛ در اینکه شارع در انشاءات خودش آن را پیش بیندازد. به‌خاطر تسهیل خیلی از کارها را انجام بده و خیلی از کارها را هم انجام نده. به‌خاطر تسهیل و به‌خاطر نظم.

غیر از ابن ادریس که در سرائر تصریحا می‌گویند، سید مرتضی و شیخ الطائفه هم این را می‌گویند. اینها عباراتی است که در آن زمان زیاد می‌گفتند؛ «لایفی علما و لا عملاً». مفید علم که نیست هیچ، ولی مفید عمل هم نیست. یعنی عمل بر طبق آن هم لازم است.

شاگرد: شیخ طوسی هم به این صورت بوده‌اند؟

استاد: بله، به نظرم اینطور بوده‌اند. این عبارت رایج در آن زمان بوده. اجماعات شیخ را که بر حجیت است با اجماعات سید بر عدم حجیت را جمع می‌کردند، کلمات شیخ به یک منوال نبود.

عدم انحصار مناط حجیّت بیّنه در احراز واقع

20:58

علی ای حال من کلی آن را عرض می‌کنم. شما در فقه ببینید؛ شما می‌گویید با دو شاهد عادل، تمام است. از آن طرف در کتاب الشهادات بروید؛ یک باب مفصل با فروعات دقیقه دارید پیرامون رجوع الشاهد، تبیّن کذب الشاهد. اصلاً در فقه مطرح می‌شود. یعنی وقتی نظام اجتماع را به دست دو نفر می‌دهید، در بسیاری از موارد دروغ می‌گویند. در بسیاری از موارد هست که اشتباه می‌کنند. اگر این خطاها زیاد نبود که در فقه برای آن یک باب باز نمی کردند؛ رجوع الشاهد، کذب الشاهد. لذا معلوم می‌شود اینطور نیست که وقتی یک چیزی اماره شد تنها مالک آن، احراز بوده و اگر این احراز مقداری ضعیف شد دیگر اماره از امارات می‌افتد. نه اینطور نیست. اگر یکی از مالکات حجیت اماره، احراز باشد؛ حتی اگر اصل هم نباشد و با فرض اینکه اماره است، وقتی انحصار مالکات آن در احراز نیست، شما نمی‌توانید به‌خاطر کثرت خطا آن را از میدان به در کنید. بلکه باید بگوییم صبر کنید تا مالک دیگر را هم ببینیم. اگر مالک می‌قاتیت و نظم و سهولت است، شارع به این زودی از آن نمی گذرد. مالک نظم و سهولت نزد شارع، کماهمیت نیست تا رؤیت هلال یک روز این طرف بشود یا نشود.

پاسخ ج) قلّت وقوع رأس شلجمی در بالد مسلمین در طول تاریخ

این هم یک نکته. ولی فعلاً بنا‌ء این جزوه بر این بوده که شکل شلجمی را جلا بدهیم و آن را در فضای مباحثه بیاوریم. نمیدانم تا حالا آمده ای نه. اگر آمده خیلی خوب است ولی اگر نیامده این جزوه میخواهد وارد این بحث بشود. شما فرمودید یک ششم؟

شاگرد: بله.

استاد: زحمتی که ایشان پارسال کشیدند یک کار استقرائی است که از هزار و چهارصد سال که آمده دقیق در بیاید آن جایی که مرز دقیق اختلاف این دو فتوای مراجع فعلی است که مجزی هست یا نیست، خطای قطعی آن با تلسکوپ و عدم رؤیت با چشم غیرمسلح چند مورد است؟ فرمودند یک به شش است.

اگر بگویند یک امارہ داریم که در هر شش مورد، شش مورد خطا دارد، شما میگویید خب این چه امارهای شد؟! امارہ بر چیست؟! برای شش مورد امارہ است، ولی در هر شش مورد خطا دارد؟! بگویند امارہ ای است که در هر شش مورد پنج مورد خطا دارد و تنها یک مورد درست است. در اینجا همچنان عرف میگویند که این چه امارهای است؟! پنج مورد خطا و یک مورد درست؟!

اگر بگویند یک امارهای داریم که در هر شش مورد چهار مورد خطا دارد و تنها در دو مورد درست است، باز فطرت آدم این را نمیپذیرد و میگوید چه شد؟! جلوتر برویم، امارهای است که در شش مورد سه مورد خطا و سه مورد درست است، ارتکاز شما در اینجا چیست؟

شاگرد: ذهن ما مراعی میگذارد.

استاد: من هم موافق هستم. میگوید صبر کنیم تا این امارہ برای کجا است و فایده آن چقدر است. ملاکات دیگر را هم در نظر میگیرید. جلوتر برویم؛ بگویند امارهای است که در هر شش مورد، چهار مورد درست است و دو مورد خطا دارد. اینجا به چه صورت است؟

شاگرد: فی الجمله خوب است، اگر بهتر از این نباشد.

استاد: بله، حالا فرمایش آقا را ببینید. امارهای داریم که در هر شش مورد پنج موردش درست است و یک مورد خطا دارد. آن آقا با زحمتی که کشیدهاند ذهن ما فعلاً در اینجا است. ببینید چقدر تفاوت کرد! یعنی اینکه میگفتند از اول السلام تا به حال همه خطا درمیآمد، با استقراء ایشان میگوییم از اول السلام تا به حال در هر شش مورد، یک موردش خطا در میآید. پنج موردش درست است. لذا اختلاف فتوای این مراجع اصلاً نمودی ندارد. فضای بحث خیلی تغییر میکند. در آیندہ بحث

دیگر نمی‌گویند از اول اسلام تا به حال همه باید اعاده کنند.

در عمر یک نفر هم حساب کردیم یا نه؟ مثلاً مرجعی که نود ساله است، با در نظر گرفتن این یک ششم، حدوداً چند روزه او طبق رؤیت با تلسکوپ خطا می‌شود؟ علی ای حال می‌توان بعداً حساب شود.

خب این را کنار کجا می‌گذارید؟ درجایی‌که دو نفر بیایند و بگویند که ما ماه را دیدیم. هلالی هم که چقدر تخیلاً در معرض خطا است. کسانی که در رؤیت هلال تخصص دارند می‌گویند که قوه متخیله آن‌ها هلال درست می‌کند. اینجا هم در معرض این هست که شما بگویید دو نفر دیده‌اند. و در سائر موضوعات مانند عدول شاهد، کذب شاهد و ... . یک شوخی داشتند؛ معروف بود؛ می‌گفتند وقتی شب سیام باری رؤیت هلال می‌رفتند می‌گفتند هر جوری که هست باید آن را ببینیم! از این شوخی‌ها هم داشتند. هر جوری هست باید آن را ببینیم، شوخی بود، اما گاهی هم با تلفن و... جدی شده بود.

علی ای حال ما مشکلی نداریم وقتی در موضوعات دو شاهد عادل گفتند، صاف است که برقراری حکم شرعی با این اماره هیچ مشکلی ندارد. حالا شما بگویید وقتی دو نفر می‌گویند اگر آمارگیری بکنیم خیلی خطا است. خیلی اشتباه در آن‌ها هست. مهم نیست. چرا؟ چون وقتی می‌گوییم شارع حجیت بینه عادله را در موضوعات پذیرفته، یعنی فقط به احراز نگاه نکرده که شما بگویید خیلی خطا داریم. داشته باشیم، در بیّنه‌ای که شارع فرموده یکی از مالکاتی که در نظر گرفته احراز موضوع است، ده‌ها مالک دیگر هم دارد. بعضی از آن‌ها را ما می‌فهمیم و برخی از آن‌ها را نمی فهمیم. چرا سه نفر قرار نداده؟ چرا دو نفر قرار داده؟ چرا بعضی از جاها یکی کافی است؟ چرا در برخی از جاها چهار تا است؟ مواردی هم که تعبدی است حکَم بسیاری زیادی دارد.

28:38

شاگرد: طبق شکل شلجمی خودتان آمار را بررسی کرده‌اید؟

استاد: نه، علاوه که در آن بررسی ایشان زحمت کشیده‌اند، معلوم نیست نرم‌افزارها...؛ کبی‌سه‌ها و خیلی از پارامترها باید در این محاسبه دخالت کند. باید ببینیم نرم‌افزاری که این‌ها را محاسبه کرده چند معیار دارد.

شاگرد: الآن وضعیت هوا با گذشته خیلی تفاوت کرده است. هم آلودگی هوا و هم لایه ازون در رؤیت هلال تأثیرگذار است.

استاد: بله، خود انتشار نور در جو و این‌که چه ذراتی در آن باشد خیلی بحث دقیق و گسترده‌ای است.

شاگرد2: در این ده سال ما رابطه پنج و یک را پیدا نمی‌کنیم. یعنی بیشتر در اینجا با هم اختلاف دارند که در اینجا رؤیت با تلسکوپ را مجزی می‌دانند و در آن جا مجزی نمی‌دانند.

استاد: این فرمایش شما نکته خوبی است. این چیزی که ما در این جوزه می‌گوییم باری رأس الشلجمی است. در بسیاری از این‌ها که می‌بینید اختلاف می‌مانند، باری این است که تلسکوپ را در بالای محل اختلاف قرار می‌دهند که باری ادامه شلجمی است. لایه‌هایی در دنباله آن وتر مخروط است. در رأس الشلجمی نیست. آن چه که شما می‌بینید می‌مانند باری اصل خود تلسکوپ ... . لذا من می‌خواهم بعداً بگویم جایی که قطعاً دو فتوا خطا در می‌آید و تمایز دو فتوا معلوم می‌شود، فقط در رأس شلجمی است. در ادامه آن نیست. این نکته شما مهم است. اگر من می‌خواستم کلاً بگویم حرف شما درست است که می‌گویید در خیلی از سال‌ها است که این دارد تکرار می‌شود. اما آن چیزی که ما می‌بینیم تکرار می‌شود باری رأس شلجمی نیست. رأس شلجمی است که بالدقّه محل افتراق این دو فتوا است که دقیقاً اختلاف این دو فتوا خودش را نشان می‌دهد. و الاّ در غیر رأس شلجمی اینطور نیست.

شرط واقعی ای ظاهری بودن امارہ در برخی از مسائل فقهی

شاگرد: درجایی‌که شرط، شرط واقعی باشد؛ مثل طلاق که می‌گوید عدالت شهود، واقعی است، اگر کشف خلاف شود طلاق مشکل می‌شود. ای در خود نماز که طهارت از حدث شرط واقعی است، اگر کشف خلاف شود چه می‌شود؟ یعنی شما می‌خواهید بگویید وقتی طبق بینه جلو بروید حتی اگر کشف خلاف بشود مشکلی ندارد.

استاد: من که نگفتم نمی‌شود. من می‌گویم اگر دلیل اثباتی بگوید که تنها و تنها مالک امارہ، احراز است ما حرفی نداریم. من که نگفتم این محال است. من می‌گویم به‌صورت قاعده کلی نفرمایید که چون امارہ است، اگر غالب الخطأ شد پس دیگر اماریت آن به درد نمی خورد. عرض من این است. و الّا شما جایی را دارید که در شرع روشن است که امارہ است و تنها احرازش مالک صحت است، در آن جا حرفی نداریم.

البته در خصوص طلاق مرحوم شهید ثانی قبول نداشتند. دو-سه سال پیش بود. بعد از ظهرها مفصل این کلام شهید را رفتیم و برگشتیم. شهید فرمودند حتی خود شاهدی که می‌داند عادل نیست، ولی حال به‌عنوان عادل گیر افتاده است؛ عادل قلابی است که گیر افتاده و شاهد طلاق می‌شود، خب او که می‌داند عادل نیست و این زن مطلقه نشد، آیا بعد از طلاق می‌تواند این زن را بگیرد یا نه؟ مشهور می‌گویند نمی‌تواند بگیرد چون خودش می‌داند که طلاق باطل است. اما نظر شهید ثانی این بود که اوجه این است که می‌تواند بگیرد. چرا؟ چون عدالت عند الناس شرط است، نه عدالت واقعی. شبیه عدالت امام جماعت است، کسی خودش می‌داند عادل نیست، آیا می‌تواند امام بشود یا نه؟ اگر عدالت امام جماعت شرط واقعی است، نمی‌تواند. او نمی‌تواند نیت جماعت بکند. شک هم کرد نمی‌تواند به مامومین رجوع کند. چون برای امام که جماعت نیست. او نماز خودش را بخواند و مامومین هم خودشان می‌خوانند. اما همانطوری که در عروه بود بگویید شرط امام جماعت عدالت واقعی نیست، عدالت عند المامموم است؛ آن جا که مامموم امام را عادل می‌داند امام هم می‌تواند نیت جماعت بکند و احکام جماعت را جاری کند. چرا؟ چون شرط را داریم و آن شرط، عدالت عند المامومین است. اینها خیلی ظرافت است.

در خَبَث باز روشن است. طهارت از خبث باز شرط واقعی نیست. این هم روشن است. طهارت از حدث مشهور این است که نه. اما اینکه آیا در تمام فقه الحدیث روایات به این صورت هست یا نه، آن فضای فقه است که باید روایات را بیاوریم و جمع‌بندی کنیم. ولی آن قبول است. خود شهید ثانی هم در آن جا مخالفتی ندارند؛ یعنی در طهارت از حدث، شرط، شرط واقعی است. اگر خطا درآمد باید اعاده کند.

اشکال نقضی به قائلان به لزوم رؤیت با چشم عادی

شاگرد: این اشکال را می‌توان در غیر رأس شلجمی به خود مستشکل برگرداند. به کسانی که چشم مجرد را طریق می‌دانند اینطور اشکال کنیم که درجایی‌که هم با چشم مسلح و هم با چشم عادی دیده می‌شود، این کار را بکنیم که ابتدا با تلسکوپ جای هلال را نشان بدهیم و بعد مردم می‌بینند، همه این را قبول دارند. این نقض به آن‌ها می‌شود که می‌گفت فضای تلسکوپ با فضای چشم مجرد تفاوت می‌کند. چون درجایی‌که تلسکوپ هم دیده آن طریقیت حاصل شده است، چون با چشم عادی هم دیده می‌شود.

استاد: موردی که شما می‌گویید موردی است که... .

شاگرد۲: خودشان هم باید قضا کنند.

استاد: بله.

شاگرد: یعنی طبق بیان آن‌ها پیامبر در خیلی از جاها اشتباه کرده‌اند.

36:27

استاد: یعنی ما موارد بسیاری داریم که با چشم عادی نمی دیدند اما قطعا از نظر علمی اگر تلسکوپ کنار آن‌ها بود آن را پیدا می‌کردند و بعد همه می‌دیدند. نکته خیلی خوبی است. روش حذفی که پارسال عرض می‌کردم شاید از این مسیر عبور کرد. حرف بسیار خوبی است. یعنی شما می‌گویید بسیار خطا در می‌آید، بسیار خب! در خیلی از نقاط زمین هست که با چشم ندیده‌اند ولی از نظر علمی اگر تلسکوپ بود قطعاً آن را پیدا می‌کردند و با چشم می‌دیدند. خب مواردی هم بود که ندیدند. مطلب خوبی است.

شاگرد۲: کیفیت تلسکوپ‌ها هم متفاوت است. یعنی اگر کیفیت تلسکوپ بالاتر برود چشم بیشتر خطا دارد.

استاد: فرمایش شما در ادامه عرض می‌کنم.

کمتر بودن خطای استصحاب بقای شهر از خطای بسیاری از اصول عملیه

> **نعم إن كانت هذه المدعاة هي الحقيقة: «كانوا يرون» الدالّ على الاستمرار، أو صحّ التعبير: «قلّما يرى...» الدالّ على الغالب، فلا ينبغي معارضة هذا الاستيحاش، بل لا ينفع السعي للجواب عنه، لأنّ المخاطب يحتاج إلى الاطمئنان النفسيّ بعد استماع الجواب، فما دام المفروض أنّ الحقيقة هكذا فلا يحصل الاطمئنان بأيّ جواب. أمّا إذا فرضنا أنّ الحقيقة ليست وقوع الخطأ كثيراً، بل لعلّ الخطأ في ثبوت الشهر بالعين المجرّدة أقلّ بمراتب من الخطأ الحاصل في العمل بالأصول العمليّة الدارجة بين المتشرّعة، فلا يحصل هذا الاستيحاش قهراً، و يذوب تعظيم الأخطاء جهراً، و هذا ما يحتاج إلى توضيح نذكره في التعليقة الآتية إن شاء الله.[1]**

« نعم إن كانت هذه المدعاة هي الحقيقة... فلا ينبغي معارضة هذا الاستيحاش»؛ استیحاشی است که در کلمات هست، امروز هم عرض کردم از نظر بحث فقهی قابل این حرف هست که اوالاً گاهی است که تنها اماره نیست، بلکه اصل است. بر فرض هم که اماره باشد، همه جا که مالک اماره محض احراز نیست. میتواند اماره ای باشد که مالکات دیگری هم دارد.

این ان قلت را در اصل بحث هم عرض کردم، ولی فعلاً پذیرفتیم که این هست.

«أمّا إذا فرضنا أنّ الحقيقة ليست وقوع الخطأ كثيراً، بل لعلّ الخطأ في ثبوت الشهر بالعين المجرّدة أقلّ بمراتب من الخطأ الحاصل في العمل بالأصول العمليّة الدارجة بين المتشرّعة»؛ مثل «کل شیء لک حلال» و اصولی که بین متشرعه هست. آیا وقتی با تلسکوپ میبینند و بدون تلسکوپ خطا میکنند، خطا بیشتر است؟ یا وقتی متشرعه اصالة الطهارة جاری میکنند و درواقع نجس است؟ شما تفحص کنید. اصالة الطهارهای که محل ابتلای آنها است، بسیار بیشتر در معرض خطا قرار دارد تا اینکه بگوییم اگر با تلسکوپ ببینید در معرض خطا است.

شاگرد: نسبی است... .

استاد: در صفحه بعدی کثرت اضافی و نسبی را توضیح میدهیم. فعلاً به این صورت است. یعنی فضایی است که کثرت خطا اگر قرار بود اصول را کنار بزند، خیلی از اصول هست که خود

متشرعه میدانند خطایش از تلسکوپ بیشتر است. در اینجا که به اصول تعبیر شده یعنی کاری با امارہ نداریم. اعم از اصل و امارہ است. به عبارت دیگر در یک کلمه، حکم ظاهری است. حکم ظاهری در مقابل حکم واقعی. مرحوم مظفر فرمودند ما دو اصطلاح حکم ظاهری داریم. یک حکم ظاهری هست که مقابل حکم واقعی است. یک حکم ظاهری هست که مقابل امارہ است. دلیل اجتهادی یک جور میشود و دلیل فقاهتی هم جور دیگری میشود. الآن که من در اینجا عرض میکنم منظورم مطلق حکم ظاهری است. اعم از احکام اجتهادی و احکام فقاهتی مراد است.

---

[1] رؤیة الهلال بالعین المسلحة

تفاوت اقتران مرکزی و اقتران سطحی

خب حالا تعلیقه سوم؛ فرمودند:

> **قول الماتن قده: «و إن كان الفرض بعيداً يعني عدم الرؤية مع الفرض المذكور في طول هذه المسافة الطوليّة في طول البلاد بل آلة أو معها للمستهلّ»**
>
> **[دفع الاستيحاش]**
>
> **فنسأل: هل الهلال هلالٌ واحدٌ يتحقّق لكلّ الكرة الأرضيّة أم هلالات لكلّ بلد؟**
>
> **لا يشكّ أحد في أنّ الهلال هلالٌ واحدٌ لجميع البلاد، و القمر في لحظةٍ معينةٍ واحدةٍ يحصل له المقارنة للشمس (أي الاقتران المركزيّ دون السطحيّ)، و يسير في مسيره شيئاً فشيئاً حتّى يصير قابلاً لرؤيته هلالاً بالتلسكوب، و ذلك يختلف بالنسبة إلى البلاد اختلافاً كثيراً، لكن الراصدين اليوم يحصلون بالبرامج الحاسوبيّة خرائط عالميّة بمعاييرَ مختلفة تصوّر للناظر موقعيّة كلّ بلد بالنسبة إلى إمكانيّة رؤية الهلال في صورة شكل شلجمي و قطع مكافئ[1]**

«قول الماتن قده: «و إن كان الفرض بعيداً يعني عدم الرؤية مع الفرض المذكور في طول هذه المسافة الطوليّة في طول البلاد بل آلة أو معها للمستهلّ»؛ فرمودند خیلی بعید است که ما بگوییم هلال تشکیل شده، علم به دخول شهر پیدا کنیم، اما **«فعدم الرؤية فعلاً مع عدم الغيم و الغبار لا عبرة به للعالم»**؛ میفرمایند فرضش خیلی بعید است. بگوییم همه جا غیم است، هیچ کجا ممکن نیست. **«المذكور في طول هذه المسافة الطوليّة»**؛ یعنی در قم ابر و غیم است، شما در نصف النهار قم بروید و همه بلادی که در این نصف النهار با قم مشترک هستند؛ ای بلادی که بنابر فتوای مشهور در افق با هم مشترک هستند، در اینجا هم میگویند بعید است که هیچکدام نبینند. خلاصه یک جا میبینند. از این فرمایش ایشان که هلال نیاز است و نوعاً دیده میشود، سراغ «فنسأل» رفتیم.

«فنسأل: هل الهلال هلالٌ واحدٌ يتحقّق لكلّ الكرة الأرضيّة أم هلالات لكلّ بلد؟»؛ هر بلدی برای خودش یک هلال دارد و دخول شهر خودشان را دارند، ای نه، یک هلال است و دخول شهر با آن هلال واقع میشود.

«لا يشكّ أحد في أنّ الهلال هلالٌ واحدٌ لجميع البلاد»؛ این «لایشک» با بحث‌های پارسال منافاتی ندارد. چون منظور ما همان چیزی است که همه در آن مشترک هستند. آن رؤیت پذیرایی که بیرون کره زمین بروید یا همه بشر در مرکز کره زمین جمع بشوند و از چشم‌شان حاجب هم برود. منظور اینطور است که یک هلال بیشتر نیست.

«و القمر في لحظةٍ معيّنةٍ واحدةٍ يحصل له المقارنة للشمس (أي القِران المركزي دون السطحي)»؛ توضیح اقتران مرکزی برای «لحظه معینه واحده» است. ما در اقتران سطحی نه لحظه واحده داریم و نه لحظه معینه. هم متعدد است و هم تعیّن ندارد. اما در اقتران مرکزی داریم. اقتران مرکزی این است: ما سه کره داریم؛ کره شمس یک مرکز دارد. کره قمر و زمین هم یک مرکز دارند. وقتی ماه دور زمین می‌گردد تا جایی می‌رسد که سه مرکز کره‌ها در یک سطح قرار می‌گیرند. اگر در یک خط مستقیم قرار بگیرد که بهترین وجه است که کسوف در اینجا صورت می‌گیرد.

اما همیشه به این صورت نمی‌شود. ولی خلاصه در یک سطح قرار می‌گیرد. یعنی سه نقطه مرکز در یک سطح است. الآن اگر فرض بگیری به طرف مغرب که خورشید غروب می‌کند لحظه مقارنه داشته باشد، شما یک سطحی را نسبت به افق عبور بدهی که ماه هست، خورشید هست و زمین هم هست. می‌خواهی یک سطحی را عبور بدهی که مرکز آن‌ها در یک سطح قرار بگیرد. آن سطح را چطور رسم می‌کنید؟ عمود بر افق رسم می‌کنید. در این صفحه وقتی است که مرکز خورشید و ماه و زمین در این سطح می‌آید. ولو مقابل هم نباشند. خسوف و کسوف صورت نگیرد. ولی در یک سطح هستند. به این می‌گوییم اقتران مرکزی. یعنی قمر با شمس مقارنه حاصل کرده‌اند و مرکز آن‌ها در یک سطح ای در یک خط مستقیم واقع شده است. اما اینکه در زمین دیده نمی‌شود. شما اقتران را در رصدخانه‌ها می‌بینید. یعنی شما در رصدخانه می‌بینید که درست ماه و خورشید در کنار هم هستند، ای پشت سر هم هستند که می‌خواهد کسوف شود. در کسوف که ما اقتران مرکزی نداریم. اقتران مرکزی میزان محاسبه برای کسوف است. اما کسوف که در مرکز صورت نمی‌گیرد. کسوف روی سطح صورت می‌گیرد. روی سطح زمین است که می‌بینیم.

45:30

لذا تفاوت اصل اقتران مرکزی با اقتران سطحی دو ساعت است. یعنی شعاع زمین. غایت تفاوت دو اقتران سطحی از این طرف سطح زمین تا طرف دیگر سطح زمین، چهار ساعت است. در فدکیه صفحات متعددی هست که اطلاعات بسیار خوبی گذاشته شده است. همان جا هم اگر با دقت مطالعه کنید خیلی مطالب خوبی هست. یکی از صفحات برای آقای محمد عوده است. منجم اردنی است. نرم‌افزاری هم خودش دارد که با میزان خودش است.

شاگرد: هر سه میزان را دارد.

استاد: بله، ایالوپ را هم دارد. ایالوپ اولین میزانی است که تلسکوپ را دخالت داده است. معیارهایی که قبلاً داشتیم معیارهای ریاضی بود و فنی بود. اما نمی‌توانست تلسکوپ را هم به ما بگوید. لذا ایالوپ معروف شد. ایالوپ به‌خاطر این است که اولین معیاری است که در خروجی آن، تلسکوپ را هم به شما ارائه می‌دهد. بعد از آن هم معیارهای دیگری هست.

صفحه‌ای از همین منجم اردنی هست که تفاوت میان این‌ها را گفته است. مثال‌های خیلی قشنگی هم از خطای عربستان زده است. می‌گوید آن‌ها اقتران مرکزی را فرض گرفته‌اند و حال آنکه همین با مبنای خود آن‌ها در تناقض بود. یعنی چون اقتران مرکزی را در نظر گرفتند گفتند اقتران شمس و قمر قبل از غروب بوده، لذا اعلام کردند. و حال ان که اقتران مرکزی قبل از غروب بوده. حدوداً دو ساعت تفاوت میان آن‌ها است. وقت اقتران سطحی که بتوانند روی زمین ببینند که ماه از مقارنه شمس در شد و دور جدید را آغاز کرد، حساب است. درحالی‌که آن هنوز آغاز نکرده بود. این‌ها مثال‌های خیلی خوبی است. در این صفحه مراجعه کنید.

بنابراین «الاقتران المرکزی» توضیح «لحظه معینه واحده» بود. یعنی بلد در اقتران سطحی با هم قرق می‌کنند. در اقتران سطحی تا کجای زمین باشد. لحظه معینه نداریم. نه معینه است و نه واحده است.

«و يسير في مسيره شيئاً فشيئاً حتّى يصير قابلاً لرؤيته هلالاً بالتلسكوب، و ذلك يختلف بالنسبة إلى البلاد اختلافاً كثيراً، لكن الراصدين اليوم يحصلون بالبرامج الحاسوبية»؛ همین برنامه‌های کامپیوتری است که اولین آن‌ها معیار ایلوپ را به کار گرفت. اگر اسم آن درست یادم بیاید احمد منذر بود. ایشان صاحب نرم‌افزار است. معیار برای ایلوپ است. ایلوپ نرم‌افزار درست نکرده است. بلکه معیار برای او است. خود نرم‌افزاری که به کار گرفت و شکل‌های آن چندین سال در دست‌ها بود، طبق همین معیار ایلوپ است.

«خرائط عالمية»؛ نقشه‌ای که برای کل کره زمین است و جهانی است. **«بمعاييري مختلفة»**؛ یعنی شما که سهمی را نگاه می‌کنید ابتدا باید نگاه کنید و ببینید طبق چه معیاری این سهمی و شلجمی را به شما نشان می‌دهد. عرض کردم اول معیاری که در تاریخ معیارها، تلسکوپ را هم به دست ما می‌دهد معیار ایلوپ است.

«تصوّر للناظر موقعية كلّ بلد بالنسبة إلى إمكانية رؤية الهلال في صورة شكل شلجمي و قطع مكافئ».

شاگرد: شما استیحاش را در مبانی اشتراک افق حل می‌کنید؟

استاد: نه، در طریق حذفی همه را حذف کردیم. حتی اشتراک افق را. بین کاشان و قم آوردم. اشتراک افق این دو را که همه قبول دارند.

شاگرد: عرض من این است که اگر بگویید اشتراک افق شرط نیست.

استاد: اگر این را که بگوییم کار خیلی آسان می‌شود.

شاگرد: استیحاش خیلی بزرگ می‌شود، چون شما می‌گویید در هر ماه یک روز قبل قابل رؤیت است.

استاد: نه، وقتی برای کره ضابطه دادیم این استیحاش هم می‌رود. مشکلی که آقایان عدم اشتراکی دارند، این است که شب را چطور حساب کنند. کل شب؟ معظم شب؟ ای ضابطه دیگری که به آن می‌رسیم. من که عرض کردم به گمانم شب نباید به این صورت باشد.

شاگرد: شما شب بیست و چهار ساعته را فرمودید.

استاد: من کل کره را از اول شهر و با میزان نصف النهاری که باید آن را پیدا کنیم عرض کردم. گرینویچ که یکی از آن‌ها است که آن‌ها قرار دادند. من می‌خواهم با آن حساب‌ها عرض کنم.

والحمد لله رب العالمين

---

[1] همان